

نشست هشتاد و هشتم - بخش اول - مدخل تدبر در سوره مبارکه یس

بسم الله الرحمن الرحيم

ما اول بحث سوره یس هستیم؛ در مشهد بیشتر در حد بیان یک سری موضوعات اولیه و کلی بود. سوره مبارکه یس در خود مطلعش یک مطلبی دارد، من می‌خواهم روی این مطلب دست بگذارم و امروز جلسه ما این باشد، در جلسات بعدی هم سوره یس را داشته باشیم. چون دوستان هم خیلی الحمدلله عجله تموم کردن سوره را ندارند. روایت هم داریم در روایت می‌گویند: «زشت است، قبح دارد، زمانی که قرآن می‌خوانیم هی منتظر باشیم که تمام شود.» دیدید آدم‌ها می‌خواهند ختم قرآن کنند، هی چند صفحه می‌روند جلو و برمی‌گردند و می‌گویند چند صفحه مانده؟ قرآن است. فرق می‌کند با کتاب‌های دیگر. خبری نیست. جلوتر خبری نیست. اون آیه‌ای که نجات می‌دهد همین آیه است. این با طمأنیه خواندن قرآن خیلی نکته مهمی است.

سوره یس یک شروعی دارد. من از شروع آن می‌خواهم یک استفاده‌ای بکنم و یک مطلب خیلی مهمی را با هم در این جلسه نشستمان گفت و گو کنیم. طرح موضوع می‌کنم که در فرصت نماز به آن فکر کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم. یس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ، اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ، تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ.

قرآن کتاب حکیمانه‌ایست. هیچ حرف بدون حکمت، عمق، ملکوت و ابعاد شگفت‌انگیز ندارد. همه چیز فوق العاده بی‌نظیر است. بر کسانی هم نازل شده و توسط کسانی هم فرستاده شده که فرستاده‌ای از جانب خدا هستند، یک آدم عزیز دوست داشتنی فوق العاده بااخلاق و آدمی که بر صراط مستقیم است، یعنی در زندگیش همیشه دارد یک مسیر درست را طی می‌کند، در هیچ جا و هیچ شرایطی از مسیر خودش منحرف نمی‌شود. و نازل شده از جانب عزیز رحیم است. همه‌اش هم رحمت است و می‌خواهد انسان را شکوفا و ظرفیت او را فعال کند. یک کتاب با این همه حکمت، شرافت و عظمت: لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا اُنذِرَ اَبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ، ناگهان به یک دیوار سفت غیر قابل تغییری به نام دیوار غفلت آدم‌ها می‌خورد. آدم‌های غافل که: لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ. کار انگار تموم شده است؛ این که می‌گوید یعنی انگار اصلاً نمی‌تواند بشنود. یک اتفاق این‌جوری افتاده است: اِنَّا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهٰی اِلٰی الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ. غول و زنجیر افتاده است به گردنش و گوشش هم دیگر نمی‌شنود.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَعْمٰیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ، وَ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ اَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ.

جلوی چشمش و پشت سرش پرده افتاده و دیگر نمی‌بیند. تا آن جا که: وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. فرقی نمی‌کند هشدار به آن بدی یا ندهی. صدایش بزنی یا نزنی، دیگر فرقی نمی‌کند. سوال این است که چرا آدم‌ها باید به چنین جایی برسند؟ سوال اصلی این است. یک وقتی شما می‌گویید که آقای... (صدای اذان: برای نماز ظهر و عصر نمازهای مستحبی آن اول آن است و می‌شود عقب‌تر خواند. برای نماز جمعه هم که گفتند یک ذره عقب‌تر هم می‌شود خواند. موقع نماز هم مستحب است که حمد و سوره‌اش را آقایان بلند بخوانند. حالا اگر فردای می‌خوانند یا جماعت می‌خوانند، امام جماعت حمد و سوره نماز ظهر و عصر روز جمعه را مستحب است، بلند بخوانند؛ برای این که حواسمان باشد حرمت نماز جمعه را داریم. لذا برای نماز جمعه یک مقدار عقب‌تر شروع می‌کنیم.)

یک وقتی فلانی حرفی می‌زند شما می‌گویید که حرفش به درد نخور بود. می‌گوییم: خیلی خوب. یا حرفش به درد نخور نبود، خودش آدم بی‌خودی بود. یا حرفش به درد نخور نبود، خودش هم آدم خوبی بود؛ ولی به درد من نمی‌خورد. ولی الان شما دارید راجع به قرآنی صحبت می‌کنید که حرفش حکیمانه است، آن کسی که آورده بر صراط مستقیم است و رحمت برای آن آدم‌هاست؛ چرا آدم‌ها باید قبول نکنند؟ چه اتفاقی در یک آدم می‌افتد که به صورت ناگهانی در این سطح، حالت نشنیدن به خودش می‌گیرد؟ چرا واقعاً باید این اتفاق بیفتد؟ چه شده این آدم اینطوری شده است؟ و سوال مهم‌تر آیا چنین آدمی را اصلاً قرآن می‌تواند نجات بدهد؟ چطوری؟

دوتا سوال مهم داریم الان: چه می‌شود که یک آدمی به این جا می‌رسد که چنین حرفی رویش اثر ندارد و دیگر فرقی برایش نمی‌کند؟ شما حق بگویی یا باطل بگویی فرقی برایش ندارد. شما برای دلسوزی آن فرد هم بگویی، برایش فرقی نمی‌کند. می‌گوید: «آقا من دارم برای خودت می‌گویم. اصلاً برای من نفعی ندارد! این حرفی که دارم برای تو می‌زنم هیچ نفعی برای من ندارد. من فقط خودم را دارم به دردمس می‌اندازم با این حرفی که برای تو می‌زنم. این برای خودت است.»، فایده ندارد. چرا آدم‌ها باید به چنین جایی برسند؟

سوال از این مهم‌تر این هست که آیا اساساً چنین آدمی را می‌شود کاری کرد؟ آن آدم اینطوری شد، راهش چیست؟ چه کار باید کرد چنین آدمی را؟ سوره یس چه کار می‌کند؟ چطوری با این حال، خدا دست از چنین آدمی بر نمی‌دارد؟ چون بالاخره این پیامبر با همین «سواء علیهم» دارد حرف می‌زند دیگر. بالاخره دارد با آن‌ها تکلم می‌کند؛ کار عبس که نمی‌کند. فکر هم نکنیم از ماها دور است؛ ماها بعضی وقت‌ها در بعضی موضوعات همین قدر جمود پیدا می‌کنیم. در آن موضوع دیگر حرف کسی را نمی‌شنویم. اصلاً حاضر نیستیم حرف بشنویم که بفهمیم درست می‌گوید یا غلط می‌گوید. مثل این که در این ایام، در دانشگاه، برگه‌ای پخش کرده بودند، می‌گفتند: «هر کسی قیافه‌اش مثل چیت چیان است، بزنی‌ش! هر کسی حراست هم هست بزنی‌ش! هر کسی هم گفت بیایید گفت و گو کنیم بزنی‌ش! هر کسی هم گفت من با شما هستم؛ ولی راهش این نیست، آن هم بزنی‌ش!»، داشتم فکر می‌کردم چه چیز را آن‌ها بهش فکر نکردند که من بروم روی آن

گزینه. مثلاً باید بروم بگویم بچه‌ها بیاین بنزیمش! چرا ما باید به جایی برسیم که نخواهیم بشنویم؟ چی می‌شود که به این‌جا می‌رسیم؟ من با قسمت اول خیلی کار دارم؛ چون بعضی وقت‌ها ما به این‌جا می‌رسیم و فکر می‌کنیم که دیگران به این‌جا می‌رسند. نه، من هم این‌جوری هستم. مثلاً در بعضی از موضوعات این‌جوری می‌شوم. ممکن است در همه‌ی موضوعات نشوم؛ ولی در بعضی موضوعات می‌شوم. مثلاً یهو می‌بینید در مسائل خانوادگی با همسر، یا نسبت به فرزندم؛ یا در دانشگاه نسبت به استاد، یا دانشجوی خودم؛ یا در محل کار نسبت به همکار؛ یعنی ما یک زمانی یک موضوعاتی پیش می‌آید و درگیر چنین مواردی می‌شویم. یعنی فکر می‌کنیم که حق مطلق هستیم و نه می‌شنویم و نه گوش می‌دهیم؛ اصلاً اگر کسی بخواهد حرف بزند همچین پنجول می‌اندازیم. خدا هم آزمایش‌های جالبی جلوی پای آدم می‌گذارد. مثلاً در همان موضوعی که شما در آن موضوع خیلی فکر می‌کنید، دقیقاً در همان موضوع، طرف می‌آید شما را می‌شورد و کنار می‌گذارد. بعد ناگهان روی آن دنده می‌افتید. اصلاً قربون این ابتلائات عالم بروم. مثلاً شما همیشه حواستان به انارها بوده است. بعد طرف می‌داند که شما اصلاً عاشق انار هستید. اصلاً انار موضوع مهمی است. بعد یک بار که رد می‌شدید، آستین شما به این انار گرفته است. می‌گوید: «بی‌توجه به انار! انار نفهم! ای آدمی که...» می‌خواهی بگویی: «تو اصلاً نمی‌دانی من خیلی...». بعد ناگهان دکمه‌ات خاموش می‌شود و دیگر نمی‌شنوی. چون فکر می‌کنی خیلی توجه داری، دیگر دکمه‌ات روشن نمی‌شود. مثلاً شما بخواین راجع به قرآن برای من حرف بنزید، من که دیگر نمی‌گذارم شما صحبت کنید. می‌خواهید بیشتر از من قرآن فهمیده باشید؟ دکمه‌ام خاموش می‌شود. لزوماً این‌جوری نیست که فکر کنید طرف نسبت به همه‌ی موضوعات اینطور می‌شود. اتفاقاً آدم‌ها بین هم دیگر حرف هم رو خیلی خوب می‌شنوند و قربان صدقه هم می‌روند؛ حرف اون‌وری را دیگر نمی‌شنوند. ما هم این‌جوری هستیم، آن طرف هم این‌جوری می‌شود؛ همه‌ی آدم‌ها می‌شوند. یعنی آدم اگر دقت نکند، این اتفاق به راحتی در زندگی انسان می‌افتد. چون یک تصویری پیدا می‌کند از درک خودش، بعد توهمی پیدا می‌کند از این که همه‌ی گزینه‌های ممکن در این زمینه را می‌داند، بعد می‌گوید که مثلاً چی می‌خواهی به من اضافه کنی؟ اصلاً کسی در این موضوع با من حرف بزند می‌داند که من عصبانی می‌شوم. بعد هم آدم‌ها به خودشان حق هم می‌دهند. می‌گویند لطفاً کسی در مورد انار با من صحبت نکند. من اصلاً خط قرمز من هستم. بقیه هم می‌گویند ولش کن دیگر، بذار در همین حالت جهالتش با انار باشد. چه کارش کنیم؟ این اصلاً از ماها دور نیست. شما نگاه می‌کنید نوعاً هم در موضوعاتی که در آن موضوع برای خودمان اتفاقاً کاری کردیم، برایمان به وجود می‌آید. البته مورد داریم در جهالت هم به وجود می‌آید، یا طرف خیلی نمی‌داند یا خیلی می‌داند. آن وسطی‌ها دچار این مشکلات کمتر می‌شوند. چون وقتی خیلی نمی‌داند، به دلیل خیلی ندانستن این روحیه را پیدا می‌کند. وقتی خیلی بداند، از هول خیلی دانستن این اتفاق برایش می‌افتد. در هر صورت این دو سر طیف خیلی خطرناک هستند، وسطی‌ها به هدایت نزدیک تر هستند.

یک عالم بزرگواری - خدا ان شاءالله حفظشان کند - به ما همیشه می‌گفتند: «ببین! همه چیز کم‌اش خوب است؛ یعنی کمش بهتر از نداشتنش است، إلا علم.» به خاطر این که وقتی یک ذره داری، این توهم را پیدا

می‌کنی که خیلی می‌دانی. بعد دیگر هیچ کس نمی‌تواند با تو تکلمی بکند. در بچه‌ها این اتفاق می‌افتد. چون بچه است برای شما خیلی جذاب است؛ می‌خندی و کیف می‌کنی. یک جوری حرف می‌زند انگار همه چیز را می‌داند؛ چون سنش کم است، به این موضوع می‌خندید. او سنش کم است؛ ولی این‌جا طرف سی سالش است و اینطوری است، دیگر نمی‌شود به آن بخندی. این هم مثل بچه هست، آن دیگر چرا؟ آن که دیگر سی، چهل سالش است. تو دیگر نباید دکمه‌ات روشن بشود. تو که بزرگ هستی که نباید از این گندگی‌ها بکنی. روی این فکر کنید یک مقدار تا برویم آماده شویم. ببینیم چطوری آدم‌ها اینطوری می‌شوند و ببینیم چگونه می‌شود اگر آدم دارد اینطوری می‌شود خودش یا حالا احساس کرد در دیگران؟ البته ما نمی‌توانیم درباره دیگران قضاوت کنیم خیالتان راحت. از فردا راه نیفتید بروید هر کسی هر حرفی را قبول نمی‌کند، بگویید: «سواء علیهم أأنذرتهم»؛ شاید بنده خدا درست می‌گوید. هر نپذیرفتنی که «سواء علیهم» نیست. شاید حرف غلط است، نباید بپذیرد. ما که در مورد دیگران نمی‌توانیم قضاوت کنیم، ولی می‌توانیم خودمان اینطور نشویم و یک جوری قرآن بخوانیم که ما و دیگران این‌طوری نشویم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم